

بسیاری از تحلیلگران و کارشناسان مسائل اوراسیا بر این امر تاکید می‌ورزند که مدل دومینو به شدت می‌تواند در این حوزه کاربرد داشته باشد. مدل یا نظریه دومینو، قیاسی است از بازی دومینو، بدین معنی است که با افتادن یک قطعه، متعاقباً سایر قطعه‌ها نیز به ترتیب فروخواهند افتاد. در مدل دومینو چند عامل خود نمایی می‌کند: ۱. از قبل قطعه‌ها به طور زنجیر وار و در ارتباط با یکدیگر چیده شده‌اند؛ ۲. نیروی رانشی یا حرکتی اولیه دارای اهمیت بسیار زیادی است. یعنی افتادن مهره اول و سپس سایر مهره‌ها در درجه اول نیاز به ضربه محرکی دارد. ۳. وقتی مهره اول افتاد، به ترتیب سایر مهره‌ها نیز خواهند افتاد و نگه داشتن آنها نه غیر ممکن که دشوار می‌باشد. پس امکان متوقف شدن افتادن قطعات یا مهره‌ها نیز وجود دارد.

بازی دومینو بویژه در حوزه روابط بین الملل در مورد مناطق و ارتباط مسائل با یکدیگر دارای کاربرد زیادی است. در یک منطقه، از آنجایی که مابین واحدهای مختلف، ارتباطات ساختاری، فرهنگی و سیاسی وجود دارد، هرگونه مسئله و تحولی می‌تواند سایر واحدها را نیز تحت تاثیر قرار دهد. یا بگونه‌ای می‌توان به این وضعیت تشبیه کرد که مانند انداختن یک سنگ در برکه تبعات آن را می‌توان در حلقه‌های متداوم و به ترتیب بزرگتر مشاهده نمود.

اوراسیا به عنوان یک سیستم تابع نظام بین الملل دارای برخی وجوه مشخصه بارز است و نیروهای سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در آن از هر واحد به واحد دیگر در نوعی ارتباط، پیوستگی و همبستگی هستند. بویژه در چارچوب آن برخی مناطق ژئوپلیتیکی (سیستم‌های تابع منطقه‌ای) وجود دارند که شدیداً واحدهای سیاسی آن از هر نظر در ارتباط نزدیک با یکدیگر بوده و به شدت نوعی تاثیرگذاری و تاثیر پذیری متقابل و پیچیده وجود دارد. بطور مثال، هرگونه منازعه‌ای در سطح منطقه می‌تواند سایر واحدها را نیز تحت تاثیر بگذارد و یا

در چارچوب پروژه «سپهر» در این منطقه و به سبب سیر تحولی در این منطقه، او سراینده در چارچوب سیستم منطقه ای اروپای شرقی، گرجستان در قالب سیستم منطقه ای قفقاز و نهایتاً قرقیزستان در منطقه آسیای مرکزی، بوضوح نشان دهنده این ارتباط و پیوستگی سیستمیک در اوراسیا هستند. همچون مدل دومینو، وقتی موج تحول خواهی و مودراسی خواهی از اروپای مرکزی (صربستان) آغاز گشت، بتدریج این موج به اروپای شرقی و سایر مناطق اوراسیا تداوم یافت و نیروی تحول خواهی در بیشتر کشورهای منطقه بویژه جمهوریهای تجزیه شده از شوروی که به شدت مستعد هرگونه تحول جدیدی بودند، تسری یافت. وقتی در قفقاز مهره گرجستان دچار تحول اساسی شد، موج ن به سایر جمهوریها نیز سرایت کرد و در اولین مرحله اوکراین نیز بطور چشمگیری دچار تحولی مشابه گردید. به تدریج در سایر جمهوریها از جمله روسیه سفید و حتی نود روسیه، گرجستان، ارمنستان، ازبکستان، مولداوی و ... نیز چنین نشانه های تحولی مشاهده شد، و نهایتاً موج تحول و دموکراسی خواهی به کشور کوچک آسیای مرکزی یعنی قرقیزستان سرایت کرد و این کشور را نیز دچار انقلاب رنگین جدیدی نمود، انقلابی که این بار در گلبرگهای سرخ لاله تجلی یافت. قرقیزستان سرزمین گل‌های متنوع اله است و تحت تاثیر آن، نام انقلاب رنگین (مارس ۲۰۰۵) این کشور از آن گرفته شد.

دومینوی انقلابات رنگین در سال ۲۰۰۵ به قرقیزستان رسید و این بار این جمهوری کوچک آسیای مرکزی در معرض تحولی چشمگیر قرار گرفت و دوباره پژوهشگران و صاحب نظران آگاه به مسائل منطقه را برای انجام مطالعات جدیدتر واداشت. درست کسال بعد از وقوع این انقلاب، اریکا مارات کتابی نسبتاً جامع را در مورد آن منتشر ساخته است که در اینجا به اختصار به معرفی آن می پردازیم.

کتاب *انقلاب لاله، قرقیزستان یک سال بعد* به بررسی این تحول چشمگیر در محیط متراتژیک آسیای مرکزی می پردازد. خانم اریکا مارات از تحلیلگران اوراسیا دیلی ونیتور (وابسته به بنیاد جیمز تاون) است و برای نوشتن کتاب خود از اطلاعات رسانه ها منابع محلی و مشاهدات شخصی در چارچوب زمانی مشخصی سود برده است. دکتر اریکا مارات پژوهشگر موسسه قفقاز-آسیای مرکزی و برنامه مطالعات جاده ابریشم نیز است. وی متخصص مطالعات مربوط به جرایم سازمان یافته، نهادهای نظامی، و ولت سازی در دولتهای پسا استعماری است و به عنوان شهروند قرقیزی، علائق ویژه ای

به آسیای مرکزی دارد و در این راستا آثار متعددی منتشر نموده است. وی که در ماههای بحرانی تحولات قرقیزستان، بطور مستقیم شاهد روند وقایع بوده است بطور منظم گزارشها و تحلیلهای خود را به اوراسیا دیلی مونیتور ارسال نموده و درست در سالگرد سقوط رژیم عسکر آقایف، نوشته های وی توسط بنیاد جیمز تاون در قالب کتابی منتشر شده است. کتاب وی شامل یک مقدمه با عنوان «درسهایی از انقلاب لاله» و هشت فصل است. به نوعی می توان گفت کتاب وی نوعی گاهشمار انقلاب قرقیزستان است. فصول کتاب شامل:

انقلاب: ۱۵ مارس ۲۰۰۵-۲۴ مارس ۲۰۰۵؛ رژیم سابق و رژیم جدید: مشروعیت، فساد، و شناسایی (آوریل ۲۰۰۵-می ۲۰۰۵)؛ بحران پناهندگان اندیجان و جنوب آشفته قرقیزستان (می ۲۰۰۵-ژوئن ۲۰۰۵)؛ انتخابات ریاست جمهوری (جولای ۲۰۰۵-آگوست ۲۰۰۵)؛ سیاست کادری و روابط ازبک-قرقیز (سپتامبر ۲۰۰۵-اکتبر ۲۰۰۵)؛ پیوند دولت-جرم و جنایت (نوامبر ۲۰۰۵)؛ نارضایتی فزاینده (دسامبر ۲۰۰۵-فوریه ۲۰۰۶)؛ انقلاب لاله: یک گاهشماری است.

بی شک گرجستان از ۲۴ مارس ۲۰۰۵ دوره پر آشوبی را سپری نموده است. این وضعیتی بوده است که اریکا مارات به وضوح آن را مشاهده نموده است. "برای بسیاری از قرقیزها این سال از زمان استقلال شان در سال ۱۹۹۱، یک دوره بسیار دشوار بوده است. برخی حوادث ۲۴ مارس را به عنوان کودتایی تلقی می کنند که نظم سیاسی بنا نهاده شده توسط رئیس جمهور عسگر آقایف طی ۱۵ سال زمامداریش را از هم پاشاند. برخی بر این نظرند که قرقیزستان یک گذار انقلابی به سوی دموکراسی، یک جامعه باز و یک دولت مشروع را تجربه نموده است" (ص ۵). البته اوضاع و احوال پس از انقلاب لاله، بسیاری از امیدهای اولیه مردم قرقیز را نقش بر آب نمود. بروز خشونت های سیاسی پس از انقلاب لاله، تنها و البته یکی از تلخ ترین پیامدهای این گذار ناگهانی بود. این کشور کوچک آسیای مرکزی، در ماههای بعد از این تحولات دستخوش بی ثباتی، فعالیتهای خشونت بار گروههای جنایی سازمان یافته و فساد گسترده در بخشهای اقتصادی و حوزه عمومی بوده است. همچون شرایط موجود در بسیاری از دولتهای درحال توسعه و پسا استعماری، اکثریت مردم قرقیز نیز در فقر روزگار سپری می نمایند. درست یکسال پس از انقلاب لاله، حکومت جدید به ریاست جمهوری کورمانبک

با لیف و نخست وزیری فلیکس کولوف، بخاطر کابینه نابسامانش و ناتوانی اش در محدود نمودن فساد یا پیشبرد توسعه اقتصادی زیر انتقادات شدید عمومی بوده است. به زعم نویسندگان: "حوادث ۲۴ مارس ۲۰۰۵ چندین تفسیر در پی دارد. همانطور که گفته شد ممکن است این حوادث، پیروزی برای دموکراسی، یک چرخش صرف نخبگان سیاسی، یک آشوب توده ای، یا حتی یک کودتا در نظر گرفته شود." (ص ۱۱۷)

در پی انقلاب لاله، قدرت سیاسی از ید کنترل نخبگان نواحی شمالی کشور خارج و به نخبگان جنوبی منتقل شد. این یک تغییر بارزی است که انقلاب لاله آنرا موجب گشته است. بر هم خوردن توازن قدرت سیاسی از نخبگان شمالی به نخبگان جنوبی کشور، با یک پیامد دیگر نیز همراه بوده و آن افزایش آشوب و فعالیت‌های نگران کننده گروه‌های جنایی سازمان یافته است. دولت عسکر آقایی با تمام انتقاداتی که بر آن وارد بود، حداقل در کنترل گروه‌های جنایتکار به نحو نیرومند تری عمل می نمود.

انقلاب لاله، بوضوح شکاف‌های بین قومی موجود در جامعه قرقیز را آشکار نمود. حکومت جدید نیز که خود به نوعی حاصل و نمود همین شکافها بوده است، نتوانسته است توجهی کافی به حقوق مدنی در قرقیزستان مبذول دارد و در نتیجه نزاع‌های خشونت‌باری مابین قرقیزها، ازبکها و دیگران به وقوع پیوسته است. البته در کنار این پیامدها، جامعه مدنی در قرقیزستان رشد چشمگیری از خود نشان داده و به نیروی سیاسی چشمگیری تبدیل گشته است که حکومت نمی تواند دیگر آنرا نادیده بگیرد. سازمانهای غیر حکومتی NGOs در بطن این جامعه مدنی تقویت شده، فشارهایی جدی بر حکومت در جهت انجام اصلاحات لازم وارد می کنند.

فساد هنوز همه ساختارهای دولتی را آزار می دهد. اگرچه دولت باکیف با وعده های از بین بردن فساد در حکومت، توانست حمایت مردمی را به دست آورد ولی در عمل نتوانسته است انتظارات مردم را برآورده سازد. همچنین علی رغم برنامه های مطرح شده از سوی زمامداران جدید، در عمل، گامهای موثری در راستای کاهش بیکاری یا جلوگیری از مهاجرت جمعیت در سن کار قرقیز به خارج از کشور به عمل نیامده است. اگرچه باکیف با حمایت حدود ۹۰ درصد از مردم به قدرت رسید ولی با توجه به تداوم و حتی افزایش مشکلات، به تدریج محبوبیت وی در بین مردم رو به کاستی گذاشته است.

افشین زرگر